

## از روایت تا واقعیت

### در مطالعه سرگذشت و آثار فریدالدین عطار\*

«مشهور و ناشناخته» توصیفی است که استاد بدیع الزمان فروزانفر، کتاب شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار را با آن آغاز می‌کند. اگر عطار ناشناخته است، چه طور می‌توانیم بگوییم مشهور است؟ مشهور است به دلیل این که روایتها و قصه‌های بسیاری درباره او و از او، در کتابها آمده، و بیش از صد اثر به نام او یا درباره او، در دست کتابفروشها و دست فروشهای کتاب است، و بیشتر آثار مهم او نیز به زبانهای دیگر ترجمه شده است. اما عطار، هنوز ناشناخته است! چرا؟ که بیشتر آن روایتها و قصه‌ها، اطلاعات روشن و قابل اعتمادی از سرگذشت و احوال او به دست نمی‌دهد، و بسیاری از آنها، باور نکردنی یا بی‌هیچ تردید، خلاف عقل و منطق، و با آنچه در آثار مسلم عطار می‌خوانیم، ناموافق است. بسیاری از کتابهای منسوب به او هم، از او نیست، و از آنچه به نام او در بازار کتاب است، جز شش کتاب منظوم و یک اثر نثر - تذکرة الاولیاء - بقیه به اشتباه به او نسبت داده شده و بیشتر آنها جزوه‌هایی است با موضوع و محتوا و زبان و بیانی که نشانی از فریدالدین عطار نیشابوری ندارد.<sup>1</sup>

این مشکل، خاص مطالعه احوال و آثار عطار نیست، درباره همه شاعران و نویسندگانی که ستونهای استوار فرهنگ ایران و آفرینندگان شاهکارهای بزرگ ادب فارسی اند،

\* اصل این مقاله به زبان انگلیسی برای کنفرانس عطار (لندن، نوامبر ۲۰۰۲) تهیه شده است. در ترجمه فارسی مطالب مناسب با انتظار خواننده فارسی زبان بر آن افزوده شده است.

صادق است. روایتها را کسانی نوشته اند که غالباً نه پژوهشگر بوده اند و نه مورخ. بسیاری از زندگینامه هایی که از قرون گذشته در دست داریم - تذکره های شعرا - حاوی شنیده ها و نقلها بی ست که ثبت و تدوین آنها تابع یک روش علمی و بر پایه مسؤولیت تاریخی نبوده و این روایتها را بیشتر، خوشنویسان و وراقانی که نسخه های خطی را برای فروش، تحریر و آماده می کرده اند به عنوان تکمله ای بر کار خود، بر کتابها می افزوده، و گاه آنها را جداگانه نیز در کتابی جمع می کرده اند. کتاب خوانان هم از آنچه ما روش تحقیق می گوئیم خبری نداشتند، و انتظار این که روایتها مستند و منطقی باشد، مطرح نبود و اگر اتفاقاً یکی پیدا می شد که چنین انتظاری داشت، کوس رسوایی راوی را بر سر بازار نمی کوفت. در متن شاهکارهای ادبی هم، بزرگانی چون نظامی و عطار و سعدی و مولانا جلال الدین، روایتهای کتابهای دیگر را موافق با آفرینش تازه خود نقل می کردند<sup>۱</sup> و خوانندگان زمان آنها به فکر این نبودند که یک حکایت کلیله و دمنه یا یک روایت قصص الانبیاء در مثنوی مولانا، یا آنچه در مآخذ مولانا بوده، جزء به جزء مطابق است یا نه؟ به عنوان یک استثناء، کسانی چون فارابی و ابوریحان را می بینیم که جویندگی آنها حد و مرز ندارد، و هنگامی قلم بر کاغذ می گذارند که تمام منابع معتبر کار خود را دیده و سنجیده باشند.

مؤلفان تذکره های شعرا، هرچه را در جایی شنیده یا خوانده بودند، ثبت می کردند و درباره آفرینش شاهکاری چون شاهنامه حکیم طوس، اگر روایتی هم به دستشان نمی رسید، با روایتی فی البداهه، سفارش تألیف شاهنامه را از سلطان محمود می گرفتند و قرارداد آن را برای یک کارمزد شصت هزار دیناری به نام فردوسی امضا می کردند، و با این مقدمات، باید شاهنامه هم شصت هزار بیت می شد، و اگر حق تألیف حکیم طوس تا حال پرداخت نشده، به همین دلیل است که هیچ یک از نسخه های معتبر شاهنامه شصت هزار بیت ندارد، و کار ناتمام مانده است! گویی حتی یکی از این بزرگواران تذکره نویس نمی دانسته که نخستین تدوین شاهنامه در سال ۳۸۴ ق، به پایان رسیده که محمود غزنوی، نه سلطان، که حتی یک سردار سرشناس هم نبوده است! شاید هم حق با آنها بوده، چرا؟ که شاعری، یک شغل درباری بوده و تصور این که پیر دهقان طوس تمام هستی خود را بر سر یک مسؤولیت بگذارد، هرگز به ذهن آنها نمی رسیده است. آوردن صدها روایت نامتجانس در سرگذشت فردوسی و عطار و مولانا و سعدی و حافظ هم به همین دلیل است که این راویان از مراتب معنوی انسانهای خلاق و مسؤول چیزی نمی فهمیده اند.<sup>۲</sup>

در سرگذشت همین عطار مشهور و ناشناخته! مشکل همین است که روایت پردازانی

چون جامی و دولت‌شاه سمرقندی، پژوهشگر و مورخ مسؤول نبوده اند، و راویان روزگاران بعد نیز روایت‌های آنها را رونویسی کرده اند، و امروز، بسیاری از راویان دانشگاه دیده نیز همان روایت‌های بی پایه را به هم می‌چسبانند و نام تحقیق بر آن می‌گذارند. درباره عطار، آنچه با قطع و یقین می‌توان گفت، این است که او پزشک و داروساز بوده، در نیشابور می‌زیسته، به اقتضای شغل و حرفه خود زندگی مرفهی داشته، و تا سال ۶۱۸ ق. که در نتیجه نادانی محمد خوارزمشاه، عروس شهرهای خراسان به دست مغولها ویران شده، عطار نیز در آن شهر می‌زیسته و بنا بر روایت‌های معقول و قابل قبول در آن سال به دست مغولها به شهادت رسیده است.<sup>۴</sup>

اما دویست و پنجاه سال پس از درگذشت او، عبدالرحمان جامی تذکرة نفحات الانس را تألیف می‌کند، و درباره عطار روایتی می‌آورد که در آن دویست و پنجاه سال، سراغی از آن در کتابها نیست، و آن روایت این است که روزی، عطار در داروخانه سخت سرگرم رسیدگی به کار بیماران و مشتریان بود، درویشی از آن جامی گذشت، چند بار از او چیزی خواست، عطار جوابی به درویش نداد، درویش به او گفت: تو با این دلبستگی به دنیا چه طور می‌میری؟ عطار گفت: همان طور که تو می‌میری! درویش کف بازار دراز کشید و مرد، و عطار منقلب شد و «دکان بر هم زد و به این طریق درآمد». <sup>۵</sup> وقتی شما مقدمه عطار را بر تذکرة الاولیاء می‌خوانید، از خود او آشکارا می‌شنوید که «از کودکی باز» به سخن این قوم رغبتی داشته، و همواره «سخن ایشان مفرح دل او بوده». <sup>۶</sup> آثار دیگر عطار نیز حکایت از آن دارد که منظومه‌های عرفانی او بیشتر حاصل ساعات فراغت او در همان داروخانه‌ای بوده، که آن را عبدالرحمان جامی به تاراج داده است. اما من نمی‌خواهم بگویم که جامی دروغ گفته است. راست و دروغ مطرح نیست. جامی شاعر است، ذوق و خلاقیتی دارد، آثار بزرگان پیش از خود را دیده، و در دفترششم مثنوی مولانا هم این بیت را خوانده است:

عقل هر عطار کاگه شد از او طبله‌ها زاریخت اندر آب جو<sup>۷</sup>

مگر این عطار با عطارهای دیگر فرق دارد؟ اگر خودش عقلش نرسیده که طبله‌ها را در آب جوی بریزد، جامی پس از دویست و پنجاه سال این کار را به نیابت انجام می‌دهد، و دکانی را که زیر آوارهای نیشابور مدفون شده به تاراج می‌دهد. اگر من با اطمینان بگویم که جامی با خواندن این بیت مولانا، این روایت دکان به تاراج دادن عطار را سرهم کرده، خواهید گفت که توهم داری به همان شیوه جامی برای روایت بی پایه او مأخذ می‌تراشی. نه! شما حدس مرا باور نکنید، اما روی آن فکر کنید.

در هیچ یک از آثار مسلم عطار که همه در شمار کارهای ممتاز ادب عارفانه فارسی ست

ایران شناسی، دوره جدید، سال ۱۵

نشانی از وابستگی او به یکی از فرقه‌ها یا خانقاههای صوفیان نمی‌یابد، سخنی هم درباره پیر طریقت او از او نمی‌شنوید. اما اگر کار به دست عبدالرحمان جامی و دولت‌شاه سمرقندی باشد، پیر لطیف طبع نیشابور سر از خانقاه پیروان نجم الدین کبری در می‌آورد، آن هم به هدایت پیرانی، که اصلاً اهل عوالم خانقاه نبوده‌اند. عطار در مقدمه تذکرة الاولیاء از امام مجدالدین خوارزمی یاد می‌کند:

یک روز پیش امام مجدالدین محمد خوارزمی در آمدم، او را دیدم که می‌گریست، گفتم: خیر است! گفت: زهی اسفهلاران که در این امت بوده‌اند که به مثابت انبیاء اند... پس گفت: از آن می‌گیرم که دوش گفته بودم که خداوند کار تو به علت نیست، مرا از این قوم گردان، یا از نظارگیان این قوم، که قسمت دیگر را طاقت ندارم. می‌گیرم، بود که مستجاب شده باشد.<sup>۸</sup>

در همان مقدمه عطار، از امام دیگری هم یاد می‌شود: امام رکن الدین عبدالرحمان اکاف.<sup>۹</sup> جامی، مجدالدین محمد خوارزمی را پیر طریقت عطار می‌گوید و به هدایت او عطار را به خانقاه کبرویان می‌برد، و دولت‌شاه از رکن الدین اکاف به عنوان مرشد عطار یاد می‌کند. درست مثل این که این دو راوی دوست و همزمان، قراری گذاشته‌اند که یکی از آنها امام خوارزمی را پیر طریقت عطار بگوید و دیگری عبدالرحمان اکاف را. شگفتی در این است که جامی و دولت‌شاه هر دو می‌دانند که در زبان و زمان عطار، و در زبان و زمان خود آنها، «امام» به کسی می‌گویند که فقیه و مفتی است، و اگر به عوالم صوفیان هم علاقه‌ای داشته باشد، باز اهل خانقاه و پیر طریقت نمی‌شود. خود جامی هم گویی از آنچه درباره عطار نوشته چندان راضی نیست و سرانجام می‌گوید که گروهی عطار را صوفی او‌یسی می‌دانند یعنی صوفیی که به هیچ خانقاهی وابسته نیست.<sup>۱۰</sup> نکته دیگر این که مجدالدین بغدادی از مشایخ فرقه کبروی، مجدالدین شرف بن مؤید بغدادی است نه این امام مجدالدین محمد بغدادی<sup>۱۱</sup> و عبدالرحمان اکاف هم، فقیه و زاهدی بوده که در سالهای کودکی عطار از دنیا رفته<sup>۱۲</sup> و در مقدمه تذکرة الاولیاء سخن از دیدار و همزمانی عطار با او نیست، عطار فقط سخنی را از او روایت کرده است. در این باره نیز، آنچه با قطع و یقین می‌توان گفت این است که عطار بی‌هیچ وابستگی به فرقه‌ها و خانقاهها، به تربیت انسانی مکتب عرفان ایرانی و اسلامی اعتقاد داشته و در میان عرفای بزرگ ایران، رندانی چون بایزید و بوسعید را بیشتر می‌پسندیده است.<sup>۱۳</sup>

در باره مذهب عطار هم آنچه در روایات، و نیز در آثار بعضی پژوهشگران معاصر آمده، جای حرف دارد و اگر به آثار خود او استناد می‌کنیم، باید اول متوجه باشیم که جز تذکرة الاولیاء، دیوان قصاید و غزلیات، الهی نامه، اسرار نامه، مصیبت نامه، منطق الطیر،

و مختار نامه، به کتابهای دیگری که به نام عطار در بازار است نباید تکیه کرد، و در هر حال این هفت اثر معتبرترین کارهای اوست و استناد به آنها منطقی است. در این هفت کتاب، عطار یک سنی است، خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را به حق می‌داند، و مولا علی را نیز علاوه بر خلافت او، به عنوان یک نمونه‌الای مرد راه حق می‌ستاید.<sup>۱۴</sup> در تذکرة الاولیاء، پیش از همه عرفای بزرگ، از امام جعفر صادق سخن می‌گوید، و دلیلی که برای این کار می‌آورد، این است که از اهل بیت، او بیش از دیگران سخن طریقت گفته است و در همان باب اول تذکره، از این که بعضی از مسلمانان سخن از اختلاف میان سنی و شیعه می‌گویند - و شیعیان را رافضی یعنی برگشته از دین می‌شمارند - گله دارد، و به سخن شافعی استناد می‌کند که «اگر دوستی آل محمد (یعنی امامان شیعه) رفض است، گو جمله جن و انس گواهی دهند به رفض من...».<sup>۱۵</sup> در مصیبت نامه، علاوه بر مولا علی، دو فرزند او امامان حسن و حسین را نیز می‌ستاید، اما حرمت آل علی در نظر او نشان یک «سنی پاک اعتقاد» است و در همان باب اول تذکره می‌گوید که:

چون پادشاه دنیا و آخرت، محمد را می‌دانی، وزرای او (یعنی خلفای راشدین) را نیز به جای خود می‌باید شناخت، و صحابه را به جای خود، و فرزندان او را به جای خود، تا سنی و پاک اعتقاد باشی.<sup>۱۶</sup>

در تذکرة الاولیاء، سه بخش از هفتاد و دو بخش آن، خاص احوال و سخنان پایه‌گذاران مذاهب اهل سنت - ابوحنیفه، شافعی و احمد بن محمد بن حنبل - است، و این سه تن در نظر عطار، در شمار عرفا و مشایخ صوفیه اند، و امامت شرعی آنها نیز به جای خود محفوظ است اما در مورد ابوحنیفه یک استثناء وجود دارد که عطار همیشه او را با عنوان «امام اعظم» یاد می‌کند یعنی عطار به احتمال قوی یک سنی حنفی است که حرمت شافعیان را هم نگه می‌دارد. این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که پیش از وحدت سیاسی و مذهبی روزگار صفویان، در ایران بیشتر مسلمانان سنی بوده اند، و شیعیان در شهرهایی چون قم و کاشان و سبزوار، به صورت اقلیت‌هایی در زیر سلطه حکومت‌های سنی می‌زیسته اند و خاص در شهرهای بزرگ خراسان اکثریت جمعیت حنفی و شافعی بوده اند.<sup>۱۷</sup>

اما، در زندگینامه‌هایی که پس از رواج گسترده تشیع در روزگار صفویان نوشته شده، خاصه در آثاری چون مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری، بسیاری از بزرگان سنی مذهب قرون پیش، صدها سال پس از مرگشان شیعه‌اثنی عشری شده اند، و اگر قرار بود که تاریخ فرهنگ بشر را در ایران آن روزگار بنویسند، بعید نبود که لائوتسه، کنفسیوس،

بودا و اپیکور هم سر از عالم تشیع در آورند. یک بار دیگر یادآوری کنم که روایات و مطالب تذکره ها، در صورتی قابل قبول است که با مندرجات آثار مسلم - و نه منسوب به - شاعران و نویسندگان تأیید پذیرد. اشاره ای کردم که مسأله راستگویی و دروغگویی نیست، و باید اضافه کنم که این تذکره ها را به این حساب تألیف نکرده اند که ما در قرن بیستم و بیست و یک آنها را به عنوان مرجع کارهای تحقیقی خود به کار ببریم. مراکز اسناد و کتابخانه ها و رسانه های امروزی هم در دسترس تذکره نویسان نبوده، و آنها با شاعر یا نویسنده ای که شرح حالش را می نوشتند - اگر معاصر هم بودند - به ندرت ممکن بود که آشنایی مستقیم داشته باشند. در واقع تنها مرجع آنها، شنیدن از این و آن و ناچار، اعتماد به شنیده هایی بود که به دلیل روابط شخصی، بیشتر برای راوی قابل قبول می نمود. در همین تذکره الاولیاء ثنی که از عطار در دست داریم، با همه صداقت و خلوصی که در او بوده، روایات بسیاری هست، که درستی آنها را منابع تاریخی تأیید نمی کند: در سرگذشت حسن بصری می خوانید که او در خانه ام سلمه بزرگ شده و در آن خانه، از پیامبر نوازش و محبت می دیده است، اما می دانیم که حسن بصری ده سال پس از رحلت پیامبر به دنیا آمده است. قصه ابراهیم ادهم و سلطنت او در بلخ، هم با اسناد تاریخی مسأله دارد. در همین شهر بلخ، در اسطوره های آریایی ما، لهراسپ کیانی را می یابیم که سلطنت را رها می کند و به معبد می رود، کیخسرو هم دست به چنین کاری می زند، بزرگترین معبد بودایی شرق هم در همین بلخ بوده و اجداد برمکیان مقام پرده داری آن معبد را داشته اند. آیا قصه ابراهیم ادهم باز نوشته همان روایات آریایی و بودایی نیست؟ در سرگذشت با یزید می خوانیم که او در سی سال سیر و سلوک خود، صد و سیزده پیر را زیارت کرد و یکی از آنها امام جعفر صادق بود، و می دانیم که تولد با یزید حدود پنجاه سال پس از درگذشت امام صادق بوده است. از این گونه روایات در کتابهای صوفیان بسیار است اما در کار صوفیان، دلیل دیگری هم برای وجود و بازگویی این روایات هست، این روایات در آثاری چون اسرار التوحید، تذکره الاولیاء و مناقب العارفين افلاکی، وسیله ارشاد و تعلیم است. برای درویش ساده دلی که محضر پیر تصفیه خانه روح اوست، تأیید تاریخی یک روایت مطرح نیست، او باید شخصیت موضوع روایت را همان طور که راوی گفته است باور کند و او را سرمشق سیر و سلوک خود بداند، و هدف غایی یک متن صوفیانه همین است. بوسعید برای درویشان میهنه و نیشابور یک سرمشق است، و آنچه محمد بن منور در اسرار التوحید می نویسد، هدف ارشادی دارد، و در پای صحبت احفاد بوسعید هم هیچ درویشی نمی پرسیده است که این روایت صحت تاریخی دارد یا ندارد؟

در گوشه دیگری از سرگذشت عطار روایت دیدار مولانا جلال الدین و عطار را می خوانیم. این هم یکی از روایت‌های قابل بحث است که بازارای آن نورالدین عبدالرحمان جامی است. مولانا و پدرش اندکی پیش از حمله خونین مغولها به خراسان، از بلخ رهسپار مکه اند، هنوز عطار زنده است، صاحب‌دلان و اهل معنا هم در سفرهای خود، در هر شهر به دیدار دیگر صاحب‌دلان می روند، و این می تواند اتفاق افتاده باشد که بهاء‌الدین ولد و فرزندش، عطار را دیده باشند. اما نخستین راویان سرگذشت مولانا - فرزندش سلطان ولد و شمس الدین افلاکی - از این دیدار، و این که عطار به پدر مولانا گفته باشد که مولانا به زودی «آتش در سوختگان عالم خواهد زد» سخنی نگفته اند، و می دانیم که افلاکی برای اعتلای عظمت مولانا از آوردن و برساختن روایت‌های بی پایه هم دریغ نداشته است.<sup>۱۸</sup>

درباره آثار عطار هم، این مشکل به صورت نسبت دادن مثنوی کتاب و کتابچه دور از حال و هوای آثار عطار وجود دارد. دولتشاه سمرقندی آثار عطار را چهل کتاب می داند، قاضی نورالله شوشتری از صد و پنجاه اثر سخن می گوید و این رقم در مجمع الفصحاء رضاقلی خان هدایت به صد و نود می رسد.<sup>۱۹</sup> در بازار کتاب هم یک شمارش ثبت شده نداریم، که بر پایه آن بتوانیم بگوییم از آن صد و نود (!؟) کتاب، چند کتاب منتشر شده است؟ اما وجود کتابچه های سبک مایه و بسخیفی مانند مظهر العجایب، لسان الغیب، جواهر الذات، مفتاح الفتوح، بی سرنامه، حیدری نامه، اشترنامه، هفت وادی، فالنامه، و کارهای دیگری از این دست، نشان می دهد که بسیاری از آن چهل یا صد و نود کتاب و رساله، نشانی از ذهن و شخصیت عطار ندارد.<sup>۲۰</sup> تا حدود چهل سال پیش که استاد فروزانفر شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار را منتشر کرد، بر پایه مطالعات وسیع او، شماره آثار معتبر و مسلم عطار به ده کتاب می رسید، شامل تذکرة الاولیاء، دیوان قصاید و غزلیات، الهی نامه، مصیبت نامه، منطق الطیر، اسرارنامه، مجموعه رباعیات او مختارنامه، منظومه خسرونامه (!؟) و دو کتاب دیگر، جواهرنامه و شرح القلب، که این دو کتاب را عطار در آثار خود نام می برد اما از آنها، هیچ دستنویسی نداریم، و فقط می دانیم که هر دو منظوم بوده و در زمان زندگی عطار سوخته یا شسته شده، و به هر حال از میان رفته است.<sup>۲۱</sup> از هشت کتاب که استاد فروزانفر آنها را آثار مسلم عطار می دانست، با آنچه پس از درگذشت استاد، در مقدمه مبسوط دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی بر مختارنامه عطار آمد، خسرونامه هم از شمار آثار مسلم عطار خارج شد. در مقدمه دکتر شفیعی کدکنی بر مختارنامه، و پس از آن در یادداشتها و مقدمه هایی که او بر انتخابی از غزلهای عطار - زبور پارسی - افزوده، نشان داده است که خسرونامه، نام دیگری است که عطار بر الهی نامه نهاده و خسرونامه ای

که احمد سهیلی خوانساری تصحیح و منتشر کرده، از عطار نیست.<sup>۲۲</sup> خود عطار هم در مقدمه مختارنامه که آثار منظوم خود را نام می برد، از دو مثلث سخن می گوید: یکی شامل خسرونامه، اسرارنامه و مقامات طیور، مثلث دوم شامل دیوان و مصیبت نامه و مختارنامه، و از الهی نامه با عنوان الهی نامه یاد نمی کند<sup>۲۲</sup> یعنی خود او هم الهی نامه را خسرونامه می گوید، و این که چرا عنوان خسرونامه را برای الهی نامه می توان پذیرفت؟ شرح آن را در مقدمه دکتر شفیعی بر مختارنامه و زیور پارسی باید خواند. مقدمه های زیور پارسی، پاسخ این پرسش را که آن کارهای ضعیف و سخیف منسوب به عطار از کیست؟ نیز می دهد، و در آن یادداشتها، سراغ کسانی را می یابیم که در زمان عطار، یا سالیانی پس از مرگ او، در خراسان کار و کسب عطاری داشته، شعرکی هم می گفته اند، و تخلص آنها هم «عطار» بوده است. پایان سخن این که از صد و نود کتاب و رساله منسوب به عطار، آنچه موجود و مسلماً از عطار است، تذکرة الاولیاء است و شش کتاب نظم، والسلام!

مونتریال، کانادا

### منابع:

- تذکرة الاولیاء، عطار، بررسی و تصحیح و توضیحات و فهرستها از دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوازدهم، ۱۳۸۰ ش. چاپ چهاردهم با تجدید نظر و تألیف تازه مقدمه ها و تعلیقات، ۱۳۸۲ ش.
- درس حافظ، مقدمه و تحلیل و شرح غزلهای حافظ از دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۲ ش.
- زیور پارسی، گزیده غزلهای عطار، با مقدمه و تحلیل از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، توس، ۱۳۷۹ ش.
- زندگانی مولانا جلال الدین محمد، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، زوار، چاپ سوم، ۱۳۵۴ ش.
- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار فریدالدین محمد عطار نیشابوری، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات مروارید، چاپ دوم، ۱۳۶۳ ش.
- مثنوی مولانا جلال الدین محمد، مقدمه و تحلیل، تصحیح متن، توضیحات و فهرستها از دکتر محمد استعلامی، چاپ ششم، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۹ ش.
- مختارنامه عطار، با مقدمه و تحلیل و توضیحات دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، توس، ۱۳۵۸ ش.

### یادداشتها:

- ۱- مقدمه اول از چاپ چهاردهم تذکرة الاولیاء عطار، ص ۹.
- ۲- مقدمه چاپ ششم مثنوی مولانا جلال الدین، ص ۷۲.
- ۳- مقدمه درس حافظ، ص ۱۵ و ۱۶.
- ۴- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار عطار، ص ۹۰ (روایت ابن القوطی: استشهد علی یدالتار نیشابور).
- ۵- همان، ص ۱۷.
- ۶- متن تذکرة الاولیاء، ص ۸.



- ۷- مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۳۰.
- ۸- متن تذکرة الاولیاء، ص ۹.
- ۹- متن تذکرة الاولیاء، ص ۸.
- ۱۰- شرح احوال عطار، ص ۲۰ تا ۲۱.
- ۱۱- همان، ص ۱۹.
- ۱۲- همان، ص ۲۱.
- ۱۳- همان، ص ۲۲.
- ۱۴- همان، ص ۵۷ تا ۶۵.
- ۱۵ و ۱۶- متن تذکرة الاولیاء، ص ۱۲.
- ۱۷- درس حافظ، مقدمه اول، ص ۲۵ و ۲۶.
- ۱۸- زندگانی مولانا جلال الدین، ص ۱۷.
- ۱۹- شرح احوال عطار، ص ۷۴.
- ۲۰- همان، ص ۷۶.
- ۲۱- متن مختارنامه، ص ۲.
- ۲۲- مقدمه شفیع کدکنی بر مختارنامه، ص سی و هفت.
- ۲۳- متن مختارنامه، ص ۲.

